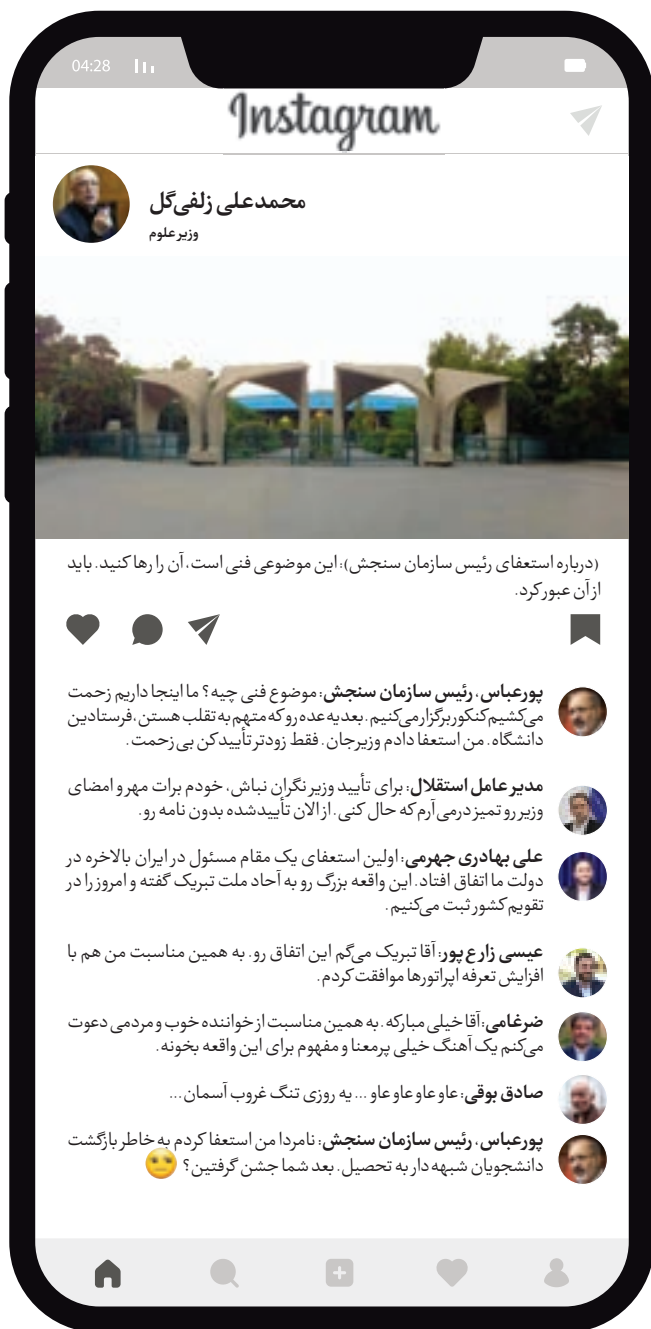




صفحه ۷
۹ دی ۱۴۰۲
شماره ۹۲

زنده‌ام!

تشک دست کارگرها. نفر بعد به سبک اصغرکیک از لوله اگزوز لوله کشید به داخل اتاقک و پردودش کرد. وقتی فیلم گرفتیم، خودرو شناسایی دزد کرد و درها را قفل کرد! خب باز شناسش گرفت که خودرو، داخلی بود و تازه تحویل ولی بدون رادیو ضبط! از پشت رادیو ما را صدا زد که زنده‌ام!

و من هم قرار شد به سبک ماتریکس، بین کپسول آبی و قرمز (کپسول زندگی و مرگ) یکی را انتخاب کنم. قرار بود دوستانم محتویاتش را جابه‌جا کنند. کپسول قرمز را که فکرمی کردم بی‌ضرر است، خوردم. دوست اولم محتویات را جابه‌جا کرده بود. ولی دوست دوم نمی‌دانست که محتویات جابه‌جا شده است و باز جابه‌جا کرده بود! کپسول هم در گلویم گیر کرد و پایین نرفت! من در موقعیت اصغر فرهادی بودم، ولی کپسول با وجود پایان بازم، از فن‌های ایرج ملکی بود و قصد پایین آمدن نداشت و می‌خواست همان‌جا کار را تمام کند! قرار بود خفه یا مسموم شوم که همسایه نفهمان از راه رسید و با ضربه‌ای خرکی زد پشتم که چطور می‌باشد؟! هم‌اکنون کپسول قرمز به صورت اسلوموشن در هواست.



من و دوستانم تا چند سال پیش اهل پرخوری و دود و دم و خواب تالنگ ظهر بودیم. یعنی با سبک زندگی‌ای که ما داشتیم، الان باید بیشتر و قتمان را در خواب نزدیکانمان می‌گذرانیدیم! در اوقات بیداری آن‌ها هم دودی می‌گرفتیم و فوت می‌کردیم توی روح بقیه! ولی خب به دلیل پروژه‌های شهری، مسیرهای مستقیم عوض شده است و آن شتر به جای اینکه نشانی خانه ما را پیدا کند، دم در خانه هنرمندان ارزشی و بی‌ارزش خوابیده است و کلی هنرمند اشان تیون هم که ارزش بقیه را تعیین می‌کند، در نوبت هستند! ما هم که دیدیم دیر بجنبیم، شتره پرسون پرسون ما را پیدا می‌کند، تصمیم گرفتیم بنزیم در خط پیلاتس و ایروبی و ایرو دینامیک و تغذیه هم فقط کلم بروکلی و وزدک و خواب هم ساعت ۹ شب با شب به خیر کوچولو.

بعد از مدتی بدنمان روی فرم آمد، ولی این قدر هوا الوده شده که حتی نمی‌شد ورزش کرد. تصمیم گرفتیم طی حرکتی نمادین و نمایشی، مثلاً به «پایان خود خواسته زندگی» یا همان «بمیرم الهی!» دست بزنیم. قرار شد ادایش را در بیاوریم و فیلم بگیریم و منتشر کنیم تا مسئولان به این هوا رسیدگی کنند. یکی از دوستان لبه پشت بام ایستاد و فیلم که گرفتیم، دسته کلاهی هم‌زمان روی سرش کار خرابی کردند و تعادلش را از دست داد و افتاد! شناسش گرفت طبقه پایین اثاث‌کشی بود و افتاد روی

ایجو، مگفتن فاطمه بوجار

نتایب‌هاو:

نیروهای ما در غزه از من فقط ادامه جنگ را می‌خواستند.

(فارس)

اکبر رحیمی، مدیرعامل
چای دیش:

مردم در ماجرای
اختلاس از
من فقط
یک استکان
چای دیشلمه
می‌خواهند.



کیومرث هاشمی، وزیر
ورزش و جوانان:

فوتبالیست‌ها
در جام جهانی از
من فقط حواله
خودرو داخلی
می‌خواستند.



محمد علی نیکبخت، وزیر
جهاد کشاورزی:

گوسفندها از
من فقط افزایش
قیمت گوشت را
می‌خواهند.



محمد حسن نامی، رئیس
سازمان مدیریت بحران:

دانشجویان و
کارمندان مشرهدی
در آلودگی هوا از
ما فقط دایر بودن
کلاس‌ها را
می‌خواهند.



عباسی زارع پور، وزیر
ارتباطات:

کاربران فضای
مجازی از من
فقط افزایش
تعرفه بسته‌های
اینترنتی را
می‌خواهند.

